

## شرایط اجتماعی و سیاسی ایران بعد از سقوط شاهنشاهی ساسانی و اثر آن در ترجمه و تدوین روایتهای ملی تا نظم شاهنامه ها و داستانهای قهرمانی

اگر انگیزه سرودن اشعار حماسی ملی را بیان افتخارات مدنی و سیاسی و نظامی  
ملتی بدانیم، باید قبول کنیم که این کار را شاعران شعوبی ایرانی نژاد، هنوز یک قرن از  
کشته شدن یزدگرد پسر شهریار (در سال ۳۱ هجری مطابق با سال ۶۵۲ میلادی)  
نگذشته، آغاز کردند و نخستین کس از میان آنان اسمعیل بن یسار النسائی شاعر اوایل  
سده دوم هجری است که تبار آذربایجانی داشت و خود و خاندانش که چند شاعر  
تازیگوی از میانشان برخاسته اند از باز بستگان قبیله قریش بودند. او در بسکی از  
قصیده های معروف خود که برای هشام بن عبدالملک (۱۰۵ - ۱۲۵ هـ.) ساخته بود  
بجای ستودن او به ستایش نیاکان خود پرداخته و بیهایی بر زبان آورده بود که ترجمه  
پارسی آن چنین است:

من از نژادی بزرگم و بزرگواریم بالاتر از قیاس است  
و مرا زبانی است چون زبانه شمشیر زهر آگین!  
با آن از خاندانهای بزرگواری پشیمانی، و  
از مهتران و بزرگانی تاجدار حمایت می کنم  
مرزبانانی نجیب و چالاک و جوانمرد و مهمان نواز.  
کیست که با خسرو و شاهپور جنگاور،  
و با هرمرزان در مفاخرت و عظمت همانند باشد؟  
ایشان شیران سپاه در روز ستیز و حمله بودند

و ایشانند که شاهان ترک و روم را خوار کردند.  
اینک اگر پیرمی، آگهی خواهی یافت که ما را  
گوهر و تژادی است که بر همه تژادها برتری دارد.

این سخنان درشت در حقیقت پاسخی بود به تحقیرهای حکومت تژاد پرست اموی و تازیان نسبت به ملت‌های تابع دولت اسلامی که بعضی از آنها مثل سریانیان و حرانیان و ایرانیان پیشینه‌های دراز در دانش و فرهنگ داشتند، بویژه ملت ایران که خود دیرگاه قدرتی جهانی داشت و علاقه و توجه او به موضوع ملیت و لوازم آن از قدیم‌ترین اثر ادبی و دینی او، اوستا تا خداینامه بخوبی آشکار بود و به همین سبب زودتر و بیشتر از همه ملت‌های تابع حکومت اسلامی نسبت به تژادپرستان اموی واکنش نشان داد و در این واکنش فرقه شعوبیه از همه قوی‌تر و تندروتر بود. طرفداران این نهضت سیاسی و اجتماعی و فرهنگی همه ایرانی بودند و در میان آنان شاعران و مترجمان و مؤلفان معروفی وجود داشتند و مقصود اصلی‌شان شناساندن قوم ایرانی با همه مفاخر او به جهان اسلامی و تحریک عواطف میهنی ایرانیان و مست کردن بنیاد عظمت و قدرت سیاسی و دینی تازیان و اعاده استقلال ایران بود، چنان که می‌دانیم در همه این راهها موفق شدند.

برای عملی ساختن این اندیشه‌های بلند ملی، شعوبیان راههایی در پیش داشتند که از آن جمله یکی ترجمه و نقل کتابهای تاریخی و روایتهای قهرمانی ایرانی به زبان عربی و دیگر تألیف کتابهایی در بیان بزرگیها و فضائل قوم ایرانی و دیگر توسل به شعرهای حماسی در بیان مفاخر گذشتگان و مقام والای آنان بود.

در باره ترجمه کتابهای مربوط به روایتهای تاریخی و قهرمانی ایرانیان بعد از این اشاره‌ای خواهیم داشت ولی در این جا ذکر مؤلفان معروف شعوبی که در تألیفات خود به فضائل و مکارم نیاکان ایرانی خود اشاراتی داشته‌اند مورد توجه است و از آن جمله‌اند: سعید بن حمید بختکان مؤلف کتاب انتصاف العجم من العرب و کتاب فضل العجم علی العرب و افتخارها؛ و هیشم بن عدی صاحب اخبار الفرس؛ و سهل بن هارون دشت میثانی رئیس بیت الحکمة که چندین کتاب در ذکر مثالب عرب داشت؛ و ابو عبیده معمر بن مثنی مؤلف فضائل الفرس و عده‌ای دیگر که اسمشان را در کتابهای قرون نخستین اسلامی به دفعات می‌بینیم. نوشته‌های این بزرگان که بر شمرده‌ام به دهها کتاب و رساله می‌رسید که بعدها، بویژه تحت تأثیرات مذهبی، از میان رفته‌اند ولی از آنها یک نتیجه مهم و جاویدان برجای ماند و آن بیدار کردن عواطف و احساسات ملی ایرانیان و آماده ساختن آنان برای مقابله با قوم فاتح و قیام برای تحصیل استقلال از دست رفته است.

و اما حماسیات شاعران شعوبی ایران به زبان تازی نشانه بارز وطن دوستی ایرانیان آن روزگار و شور و شوقی است که آنان در بزرگداشت نیاکان و میهن و سامان خویش ابراز کرده اند و نام مردان بزرگی مانند بشار بن برد طخارستانی و خُرمی سُغدی و ابونواس اهوازی و مهیار دیلمی و المتوکللی اصفهانی را که همگی شجاعانه در این راه قدم نهاده اند هرگز نمی توان فراموش کرد. این آخری یعنی المتوکللی در گیسرودار کامیابیهای نظامی یعقوب لیث صفار و پیروزمندیها و پیشرفتهایش به جانب بغداد، بیتهای زیرین را در قصیده ای از زبان آن قهرمان بزرگ تاریخ ما گفت:

من فرزند آزاد گانم جم تژاد

و میراث دار پادشاهان ایرانم،

و زنده کنتنه بزرگواریهای فراموش شده شان

که گذشت روزگاران آنها را از یادها برده است...

... درفش کاویانی با من است

و آرزو دارم که به قرآن بر ملتها برتری یابم...

این قصیده طولانی است و بیتهای بسیار تندش نمونه فکر دسته بزرگی از ایرانیان آن روزگار یعنی آن دسته ای است که تسلیم فرهنگ غیر ایرانی نشده و با حکومت غالب ستیزه گری می کرده اند و چنان که از اشارات تاریخی بر می آید شمار این گونه کسان تا آخرهای سده چهارم هجری در ایران بسیار زیاد بوده است. « «

اثر دیگر فکر شعوبی در ایران براه انداختن قیامهای پیاپی نظامی و سیاسی عده ای از قهرمانان ملی ماست که چند سالی بعد از قیام ادبی اسمعیل بن یسار، با نهضت ابومسلم مروزی شروع گردید و بدنبال قتل ناجوانمردانه او در سال ۱۳۷ دوره ای پر غوغا و پر جنبش در ایران آغاز شد که به ظهور مبارزانی معروف انجامید مانند: سپهد فیروز در ۱۳۷، المقتع در ۱۵۰، استاسیس در ۱۵۰، حمزه پسر آذرک شاری معروف به حمزه بن عبدالله خارجی و دیگر خوارج میستان در سده دوم و سوم هجری، طاهر ذوالیمینین در ۱۹۴، مازیار پسر قارن در ۲۲۴، بابک خرم دینی در ۲۰۱، و دلاورانی دیگر مثل: یعقوب لیث و ماکان کاکلی و اسفار پسر شیرویه و مرداویج پسر زیار و علی پسر بویه و اولاد سامان خداه. و کوششهای این آزاده مردان است که مایه سستی پایه های تخت خلافت و استواری مبانی استقلال دولتهای محلی ایران گردید.

اثر مهم دیگر فکر شعوبی ایجاد نهضت عظیم ترجمه آثار تاریخی و فرهنگی از پهلوی به عربی بوده است تا نشان دهنده مرتبه اندیشه و ادب ایرانی باشد و در میان این اثرها

مقدار زیادی از کتابهای داستانی ملی که در آن روزگار حکم تاریخ داشت هم موجود بود که در مأخذهای گوناگون مثل الفهرست ابن الندیم و تاریخ سنی ملوک الارض و الانبیاء از حمزة بن الحسن اصفهانی و مروج الذهب مسعودی و التنبیه والاشراف مسعودی و عیون الاخبار ابن قتیبه دینوری و مجمل التواریخ و القصص به نام آنها اشاره شده است مانند داستان بهرام چوبین، رستم و اسفندیار، پیران و یسه، کتاب سگزیکان (سکسکین)، کتاب پیکار، مزدک‌نامه، کتاب التاج، داستان شهروراز، دارا و بت زرین، لهراسب‌نامه، خسرو و شیرین، اندرزنامه‌های پهلوی، اخبار اسکندر، عهد اردشیر، ویس و رامین، شروین و خُزین، پیروزنامه، اخبار بهمن، بختیارنامه و جز آنها. بالاترین کاری که در گیرودار این نهضت‌های گوناگون و پیایی انجام شد رسمی کردن زبان همگانی ایرانیان به نام پارسی، یا پارسی دری یا دری بود در نوشته‌های رسمی و شعری و تألیف کتابهایی به آن، و شایسته گفتار است که ظاهراً نخستین یا بعضی از نخستین کتابهای نثر که بدین زبان تألیف شد کتابهای داستانی ملی بود.

رسمی شدن پارسی دری در دربارهای تازه با استقلال رسیده ایرانی از عهد یعقوب لیث، درست در میانه سده سوم هجری (نیمه دوم سده نهم میلادی) آغاز گردید و در عهد سامانیان با سرعت و رواجی بسیار گسترده دنبال شد.

سامانیان از یک خاندان اصیل ایرانی و از طبقه دهقانان خراسان بودند که نسبشان به بهرام چوبین سردار پهلوانی نژاد دوره ساسانی می‌رسید و مانند همه خاندانهای نژاده به حفظ سنتهای ایرانی توجه داشتند و وقتی حکومت بدانان رسید به زنده کردن و پیگیری بسی از آیینهای ایرانی همت گماشتند و نهضتی بزرگ برای ایرانی کردن هر چیز که توانستند بوجود آوردند که دامنه آن حتی به ترجمه کردن قرآن به پارسی و گرفتن فتوی از چندین عالم مذهبی بزرگ در این راه و نیز تألیف کتابهایی به فارسی در فقه و کلام و تصوف کشید. شاعران پارسی‌گوی در درگاه آنان و تمام امیران تابع آنها در خراسان و فرارود (ماوراءالنهر) و تا گرگان و ری ظهور کردند، و اگر در طبرستان و دیلمان فارسی هنوز نفوذ کافی نداشت در آن جاها هم طبری‌گویانی چون دیوار و ز و مَسته‌مرد پدیدار آمدند و دیلمیانی حکومت یافتند که خود را مانند زیاریان از اولاد آغش و هادان و یا چون بویسیان از بازماندگان بهرام گور معرفی کردند.

ایرانی بودن دوباره مایه افتخار شد و روایت‌های ایرانی و پهلوانی چه در کویها و برزنها و چه در درگاهها و انجمنها به زبانهای راویان و داستان‌نویسان و تاریخدانان روان گردید و توجه به مفاخر گذشته و به زبان ملی و ملیت ایرانی و آنچه بدانها باز بسته است

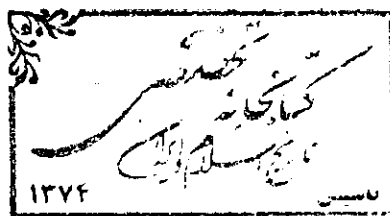
در نزد گروهی بزرگ از ایرانیان عمومیت یافت.

بدنبال این عوامل و اسباب بود که در تمام سده دهم میلادی (آخرهای سده سوم تا آخرهای سده چهارم هجری) نهضت پر دامنه‌ای در خراسان برای جمع‌آوری روایت‌های کهن و تألیف و تدوین کتابهایی در تاریخ ایران براه افتاد. در این راه کوششهای داستان‌نگرانی که با آنان از دوره ساسانیان آشنایی داریم، هم بی‌اثر نبود. در روزگاران بعد این گزارندگان داستانها را قصه‌خوان و دفترخوان، و اگر راوی شاهنامه و داستانهای پهلوانی بودند، شاهنامه‌خوان، هم می‌نامیدند و در سده ششم هجری دامنه فعالیت آنان تا به مبارزات اهل سنت و تشیع هم کشیده شد بنحوی که دسته فضائلیان سنی ناشران روایت‌های ملی بودند و مناقب خوانان یا مناقب‌یابان شیعی با روایت آن داستانها مخالفت می‌ورزیدند و آنها را «مغازی بدروغ» می‌خواندند و در عوض به روایت داستانهایی قهرمانی در باره دلاوری رجال مذهبی شیعه می‌پرداختند.

به هر حال این راویان داستانهای قهرمانی ملی در سده چهارم هجری در تدوین روایات تأثیر عمده‌ای داشتند. یکی از این راویان آزاد سرد یا سرو نامی بود در سایه حمایت دهقان‌زاده‌ای تزاده به اسم احمد بن سهل که در مرو حکومت داشت و مدعی پادشاهی ایران بود. فردوسی در باره او فرماید:

یکی پیر بُد نامش آزاد سرو  
که با احمد سهل بودی به مرو  
کنجا نامه خسروان داشتی  
تن و پیکر پهلوان داشتی  
به سام نریمان کشیدش نژاد  
بسی داشتی رزم رستم بیاد  
بگویم کنون هرچه زویافتم  
سخن را یک اندر دگر بیافتم

این سرو که سلسله نسب خود را به خاندان پهلوانی کرشاسپ می‌کشاید اخبار رستم را بتمامی تدوین کرد و همان اخبار تدوین شده او بود که به فردوسی رسید و مأخذ قسمتی از روایتها گردید که استاد طوس در شاهنامه خود، و سازندگان بعضی از ملحقات شاهنامه در منظومه‌های خویش در باره رستم آورده‌اند. تا آنجا که اطلاع داریم این نخستین تدوین یا یکی از نخستین تدوین‌هایی است که از داستانهای ملی ایران به زبان پارسی دری انجام گرفته بود زیرا احمد بن سهل مروزی بسال ۳۰۷ هجری در زندان نصر بن احمد بن اسمعیل سامانی (۳۰۱-۳۳۱ هـ.) درگذشت. پس دوران کسار و نویسنده‌گی پرورده او یعنی آزاد سرو باید پیش از آن تاریخ و یا مقارن آن تاریخ و در نتیجه اولین کتاب یا یکی از اولین کتابهای پارسی در ذکر روایت‌های ملی ما باشد که از آن خبر داریم.



این دوران یعنی سده دهم میلادی بجز کوششهای ایرانیان مشرق در احیاء استقلال خویش و بازیافتن قدرت از دست رفته بود و در اخبار تاریخی همین دوران است که می‌بینیم چندین داستان مشروح پهلوانی از صورت روایت‌های شفاهی به هیأت روایات کتبی درآمد و به نثر فارسی تدوین شد که از آن جمله است فرامرزنامه در دوازده مجلد که در قسمت کهنه تاریخ سیستان از آن نام برده شده، درست مانند داستانهای مفصل دیگری بنام کرشاسپ نامه، رستم و اسفندیار، بختیار نامه، اخبار بهمن، اخبار نریمان، اخبار سام، اخبار کیقباد که همگی آنها پیش از قرن پنجم هجری بنگارش درآمده بود و در دنبال آنها داستانهای برزو و آذر برزین و بانو گشسپ و کوش پیل دندان همه از زمره روایت‌هایی هستند که پیش از قرن ششم به نثر پارسی تدوین شده و غالب آنها تا اواخر سده ششم هجری بنظم درآمدند.

در همان روزگار که این گونه داستانها از صورت روایت‌های شفاهی بصورت روایات مکتوب در می‌آمد، به کار مهمتر دیگری هم توجه شد و آن تألیف شاهنامه هاست به نثر پارسی دری، - شاهنامه به کتابی گفته می‌شود که درباره تاریخ شاهان ایران قدیم و به عبارت دیگر درباره تاریخ ایران باستان نوشته شده باشد. این ترکیب ترجمه تحت اللفظ از ترکیب پهلوی خوتای نامگ (خدای نامه) است که بی کم و کاست همان معنی شاهنامه از آن بر می‌آید.

اساس کار در تألیف شاهنامه‌ها همان بود که در خداینامه وجود داشت و این خداینامه کتابی بود که به عهد ساسانیان در حدود اواخر سده ششم میلادی کار تدوین آن به زبان پهلوی خاتمه یافت و پس از برافتادن دولت ساسانی و در نهضت ترجمه کتابهای پهلوی به عربی، به دست روزبه پارسی (عبدالله بن المقفع) نخستین بار از پهلوی به عربی درآمد و آن همان است که به سیرالملوک یا سیرملوک الفرس و جز آن اشتهار یافت و بعد از روزبه چند بار دیگر ترجمه‌ها و تهذیب‌هایی از آن ترتیب داده شد، و مؤلفان معروف عربی زبان بویژه محمد بن جریر الطبری در تاریخ السلسل والملوک و ابوحنیفه دینوری در اخبار الطوال و ابن مسکویه در پاره‌ای از موارد تجارب الامم و جز آنان از آنها استفاده کردند و مؤلفان پارسی نویس سده چهارم هجری هم هنگامی که خواستند سرگذشت پادشاهان و پهلوانان پیشین خود را تدوین کنند و به زبان و خطی که میان ایرانیان مسلمان شده رواج یافته بود منتشر سازند، بنای کار را بر همین کتاب و ترجمه‌های آن گذاردند و در حقیقت بدنبال نفوذ معنوی این کتاب و سابقه آن است که تألیف شاهنامه‌های منثور فارسی در قرن چهارم هجری میسر گردید و نخستین آنها

شاهنامه بسیار مفصلی بود که ابوالمؤید بلخی شاعر و نویسنده آغاز سده چهارم (اوایل سده دهم میلادی) پدید آورد که آن را بسبب تفصیل در قرنهای بعد شاهنامه بزرگ و به نسبت نام مؤلف آن شاهنامه مؤیدی خوانده‌اند، و علاوه بر سرگذشت شاهان متضمن احوال عده‌ای از پهلوانان نیز بود. شاهنامه دیگر را ابوعلی محمد بن احمد بلخی شاعر با انکاء بر ترجمه‌ها و تهذیبهای خداینامه تألیف کرد و ابوریحان بیرونی از فهرست پادشاهان ایران قدیم که در آن نقل شده بود در کتاب معروف خود الاثارالباقیه بهره‌مند گردید. اما مهمتر از همه شاهنامه‌ها آن بود که به امر ابو منصور محمد بن عبدالرزاق سهسالار خراسان و به دست چند تن از راویان و صاحب‌خبران از کتابها و روایتهای تاریخی پیشین یعنی ماخ از هرات و یزدان داد پسر شاپور از سیستان و ماهوی خورشید پسر بهرام از نیشابور و شادان پسر برزین از طوس فراهم آمد و تألیف آن در آغاز سال ۳۴۶ هجری بانجام رسید.

موضوعی که بعد از این مراحل به پیش آمد منظوم ساختن یکی از این شاهنامه‌ها بود تا از خطر پراکندگی در امان ماند.

درست است که چند سالی پیش از تألیف شاهنامه ابومنصوری، چنان که از گفتار مطهر بن طاهر المقدسی در کتاب البدء والتاریخ، و از نوشته ابومنصور عبدالملک بن محمد ثعالبی نیشابوری در غرر اخبار ملوک القریس و سیرهم، بر می‌آید شاعری از مرو بنام مسعودی مروزی منظومه‌ای در بیان سرگذشت شاهان به بحر هزج مسدس مقصوریا محذوف ترتیب داده بود که بسیار مورد استقبال ایرانیان شد. ولی این منظومه که از آن فقط سه بیت در دست داریم چنان نبود که بتواند در فراز و نشیبهای حوادث خراسان آن روزگار دیرگاهی باقی بماند و زود از میان رفت بویژه که از شاهنامه‌های منثور مذکور یکی از طرف دربار سامانی برای درآوردن به شعر فارسی مورد توجه قرار گرفت و آن شاهنامه ابومنصوری است که دقیقی شاعر سده چهارم به دعوت نوح بن منصور سامانی (۳۶۵-۳۸۷ هـ.) شروع بنظم آن کرد و او چون دین زرتشتی داشت کار خود را از پادشاهی گشتاسپ و بویژه از آن قسمت شاهنامه آغاز کرد که روایت آن مأخوذ است از ایاتکار زریران، ولی هنوز در حدود هزار بیت یا اندکی بیشتر نرسوده بود که به دست بنده خود پیرامون سال ۳۶۸ کشته شد و کارش ناتمام ماند.

در آن اوان که چراغ عمر دقیقی خاموشی می‌گرفت، افول ستاره دولت سامانی نزدیک می‌شد. پادشاهانی که آنان را باید بحق جایگزینان شاهان بزرگ ایران قدیم دانست اندک اندک از آسیب دورنگیها و خیانت‌های امیران و بندگان نوحاسته خود به

ستی می‌گراییدند و از گرداندن کارهای کشوربازمی‌ماندند. چند ماهی بیش از بیست سال بعد از قتل دقیقی یک دسته از ترکان نومسلمان آسیای مرکزی بنام قراخانیان یا خانیه حکومت سامانی را برافکندند و در همان حال خراسان ضمیمه حکومت غزنویان که خود غلامان و غلامزادگان امارت یافته سامانیان بودند، گردید. اینها همان مردمی بودند که فردوسی از زبان رستم فرخزاد در باره آنان سخن گفته و در پایان چهارصدمین سال از سقوط دولت ساسانی غلبه آن گروه را بر ایران مایه ترویج فساد و دروغ و بیدادگری و خونریزی و غارت و تاراج شمرده بود، و چنین مردم فرومایه نمی‌توانستند حامی شاعرانی باشند که آرمان هنریشان نظم داستانهای ملی بود تا از دستبرد حوادث ناسازگار در امان بمانند.

زمان بازگشت به آینه‌های پیشین در ایران اندک‌اندک بسر می‌آمد و دوران ترویج سیاست دینی شروع می‌شد و به غلامان ترکزاد و زرد پوستان نومسلمان آسیای مرکزی فرصت می‌داد که طوق اطاعت خلیفه بغداد را به گردن افکنند و به بهانه حمایت از او بر گرده ایرانیان سوار شوند و احترام و اعتقادی را که ایرانیان به قهرمانان ملی و به اصالت سنتها و فرهنگ خود داشتند بیازی گیرند. در وصف همین بیمایگان است که فردوسی می‌گفت:

شود بنده بی‌هنر شهریار	نژاد و بزرگی نیاید بکهار
ز ایران و از ترک و از تازیان	نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود	سخن‌ها بکردار بازی بود
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام	همه چاره و تنبیل و سازدام
زیان کسان از پی سود خویش	بجوینند و دین اندر آرند پیش

در چنین روزگاری اگر روایت‌های ملی که گویای افتخارات فرهنگی و سیاسی ملت ما بود، بنظم در نمی‌آمد و به نیروی گوینده‌ای توانا راهی برای بقای خود در پیچ و خم قرن‌ها نمی‌گشود، دیگر فرصتی برای منظوم شدن نداشت و مانند بسیاری از یادگارهای گذشته در زیر خاکستر فراموشی مدفون می‌ماند.

برای چنین کار شگرف شاعری می‌بایست که هم طبعی توانا و فصاحتی معجزه‌آسا داشته باشد؛ و هم مهارت و ذوقی تا بتواند از مأخذهایی غیر از شاهنامه ابومنصوری داستان‌هایی دلاویز برگزیند و خشکی روایت‌های رسمی تاریخی را به طراوت و تازگی و دل‌انگیزی داستانی مبدل سازد، و هم عشقی به میهن و ملت خود که او را سالها در راه دراز آهنگی که اختیار می‌نمود بکشاند، و هم اصالت و انتسابی به یک خاندان نژاده و



اصیل ایرانی تا به گذشته‌های قومی خویش بنزد و بر آن بیالد، و هم نبوغی خداداد تا حرکتی و نهضتی در نظم داستانهای حماسی پدید آورد که سالیانی دراز پس از وی باقی بماند.

دهقان زاده آزاده طابران، حکیم ابوالقاسم فردوسی طوسی، چنین مردی بود که ما برای بزرگداشت او و شاهنامه جاویدانش در این جا گرد آمده‌ایم تا یادش را گرمی بداریم و برای روان روشنش آمرزش ایزدی آرزو کنیم.

لوبک ، بهمن ماه ۱۳۶۸



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی